

خردسالان

# دوست



سال ششم

شماره 418 ، شنبه

2 بهمن ماه 1389

500 تومان



# خردسالان

# دوست

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

## پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- مدیرمسئول: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
- سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملازاده
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره 886، نشر عروج
- تلفن: 66701297 و 66706833 نمابر: 66712211

## به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

3 با من بیا ...



4 گول ستاره خور



7 نقاشی



8 فرشته‌ها



10 آقا کمد



12 سر گرمی مفید



16 بازی



17 جدول



18 زیر باران



20 چه کسی گندم‌هایم را خورده؟



22 قصه‌ی حیوانات



24 کاردستی



25 فرم اشتراک



27 ترانه‌ها



# پاییزی

دوست من سلام.

من رعد و برق هستم. وقتی باد، ابرهای بزرگ را جابه جایی کند، ابرها به هم برخورد می کنند و من به وجود می آیم! حتما روزهای بارانی، مرا دیده ای یا صدایم را شنیده ای. امروز بی صدا و آرام، پیش تو آمده ام تا از صدای بلند من نترسی و با من دوست باشی! حالا مداد رنگی هایت را بردار و برای ورق زدن مجله، با من بیا ...





## غول ستاره خور

✦ فروزنده خداجو

یک شب، ستاره‌ها توی آسمان نشسته بودند. گل می‌گفتند و گل می‌شنیدند. یک دفعه، سر و کله‌ی غول ستاره خور پیدا شد. غول خیلی بزرگ بود. پاهایش روی زمین بودند و سرش توی آسمان. شکم خیلی بزرگی هم داشت. وقتی راه می‌رفت، شکمش روی زمین کشیده می‌شد. غول، ممت ممت ستاره‌ها را برداشت و مثل نقل و نبات، توی دهانش ریخت. فقط ستاره کوچولو را ندید. چون پشت ماه پنهان شده بود. غول، همه‌ی ستاره‌ها را خورد. حسابی سیر شد. اما آسمان بی‌ستاره شد. تاریک شد. غول دستش را روی شکم بزرگش گذاشت و گفت: «یک کمی سیر شدم! ... حالا باید بخوابم!» آن وقت راه افتاد و رفت تا بخوابد. اما شکمش به درختی گیر کرد و سوراخ شد. ستاره‌ها، یکی یکی از شکمش بیرون افتادند. زمین پر از ستاره شد. درخت‌های ستاره‌ای. غول نفهمید که شکمش سوراخ شده. یک گوشه دراز کشید و خروپفش رفت هوا.

ستاره کوچولو، از آن بالا همه چیز را دید. حالا همه‌ی ستاره‌ها روی زمین بودند و او توی آسمان، تنهای تنها بود. ستاره کوچولو زد زیر گریه و های و های گریه کرد. باد صدای

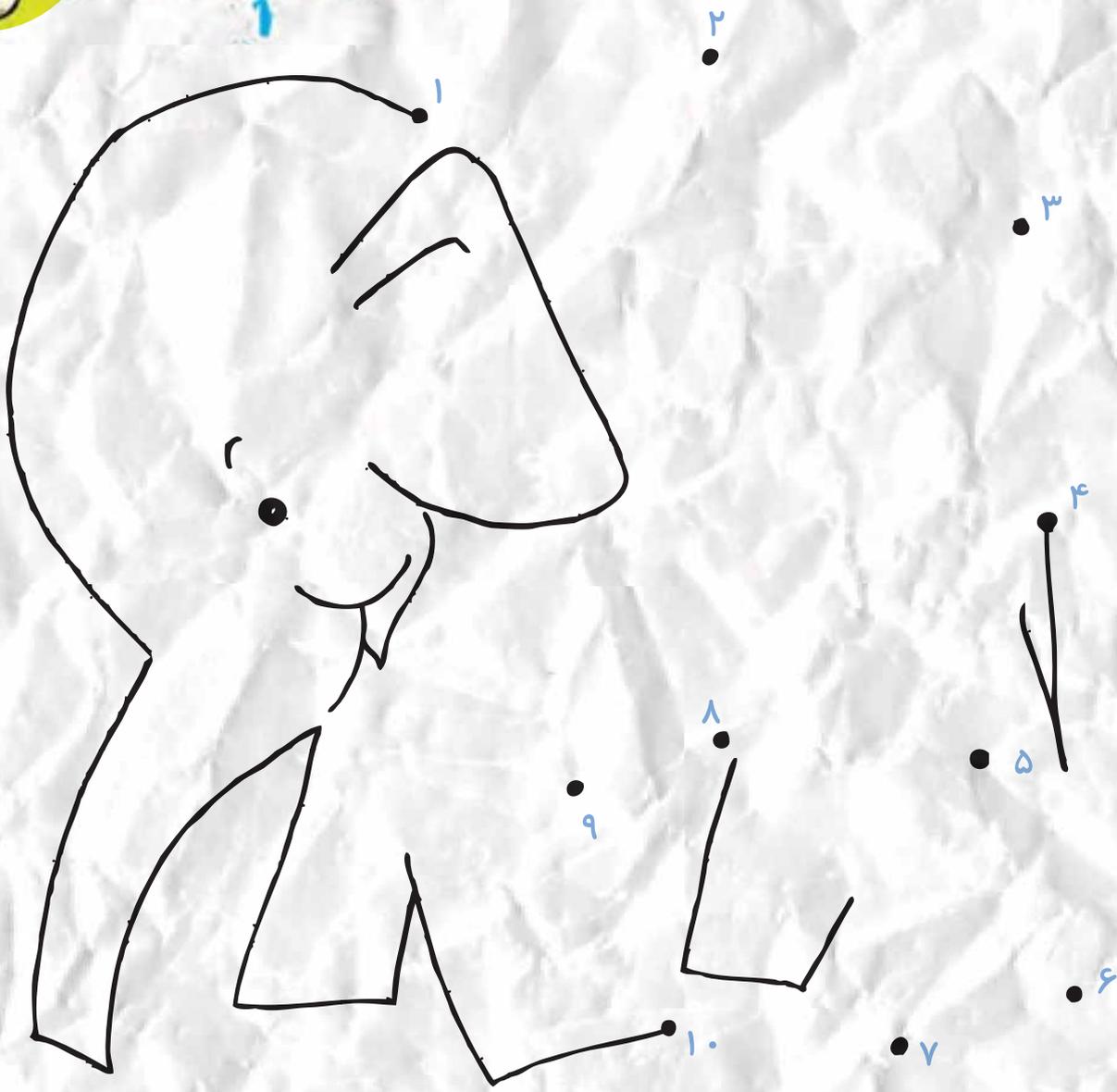


گریه‌اش را شنید. پرسید: «چی شده کوچولو؟ چرا گریه می‌کنی؟»  
ستاره کوچولو گفت: «ستاره‌ها روی زمین سرگردان هستند. دیگر نمی‌توانند به آسمان برگردند.» باد فکری کرد. بعد لوله شد و رفت توی دماغ غول. پره‌های دماغ غول لرزید. او با صدای وحشتناکی عطسه کرد. همه‌جا تکان خورد. ستاره‌ها هم پرت شدند توی آسمان. غول از خواب پرید. با گیجی به دور و برش نگاه کرد. دوباره گرسنه بود. روی شکمش کوبید و گفت: «وای! ... چه قدر گرسنه‌ام! باید ستاره بخورم!» اما باد توی گوشش گفت: «بهتر است اول دنبال نخ و سوزن بگردی! چون شکمت سوراخ شده!» غول ستاره خور ترسید. بدو بدو رفت تا نخ و سوزن پیدا کند. ستاره‌ها خندیدند. دوباره کنار هم نشستند. گل گفتند و گل شنیدند.





دایره‌های سیاه 1 تا 10 را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.

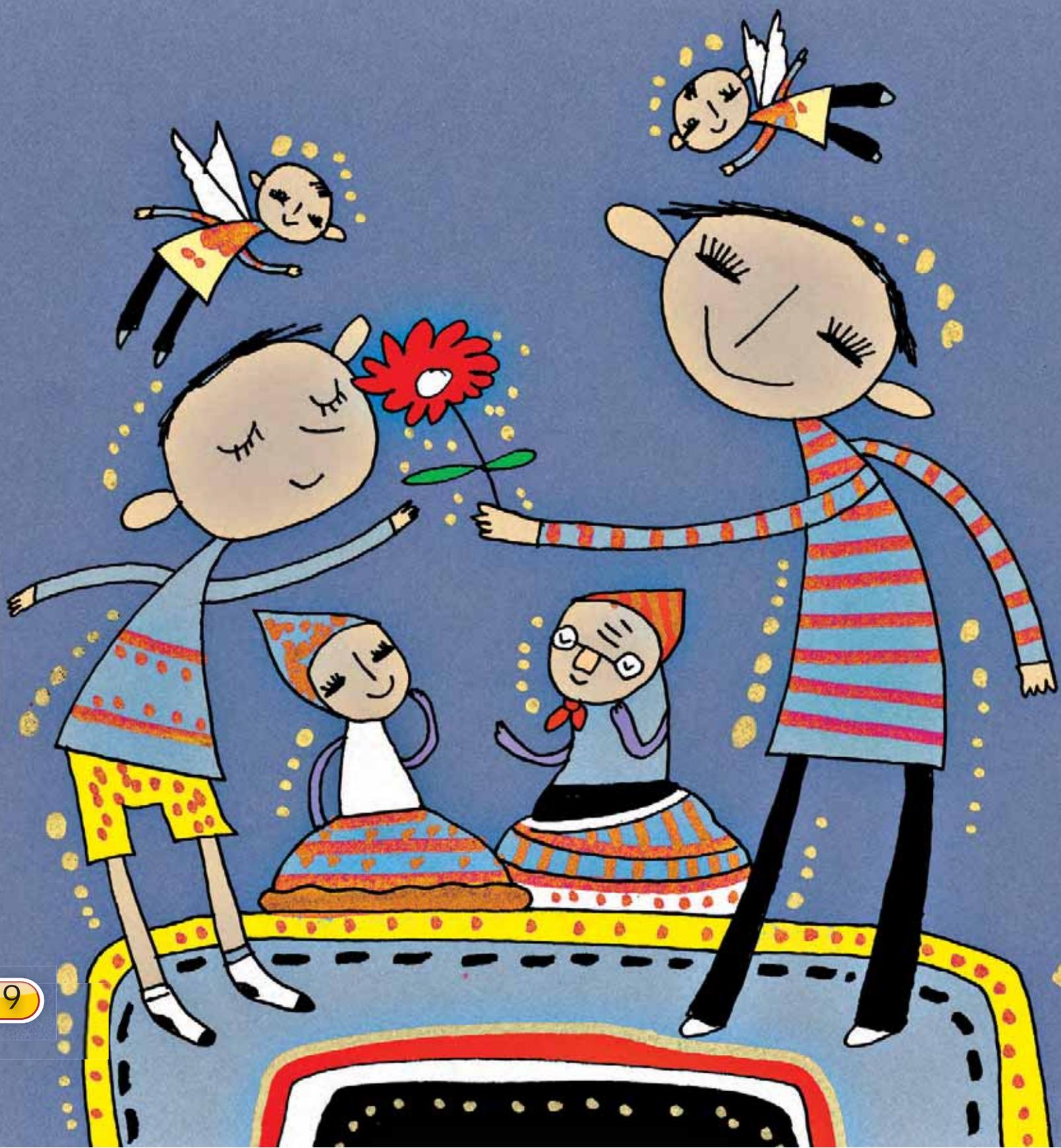


# فرشته‌ها



پدر بزرگ، توی باغچه‌ی خانه‌اش یک بوته‌ی گل دارد که پر از گل‌های خوش بو است. یک روز پدر بزرگ به من گفت: «می‌دانی اسم این گل چیست؟» گفتم: «نه نمی‌دانم.» پدر بزرگ گفت: «این گل محمدی است.» گفتم: «محمد اسم پیامبر ماست. چرا اسم این گل را محمدی گذاشته‌اند؟» پدر بزرگ گفت: «چون خیلی خوش بوست. گلاب را هم از این گل می‌گیرند. نام این گل را همانم پیامبر گذاشته‌اند، چون پیامبر همیشه تمیز و خوش بو بودند، مثل این گل.» پدر بزرگ یک گل برای من چید و گفت: «این را برای مادر بزرگ ببر!» من گل را بو کردم. خیلی خیلی خوش بو بود! وقتی رفتم توی خانه، به حسین گفتم: «ببین! این گل محمدی است. مثل پیامبر خوش بوست. بو کن!» گل را جلوی بینی حسین گرفتم. حسین گفت: «بو!» همه به خنده افتادند. حسین دوباره گفت: «بو!» بعد به بقیه نگاه کرد تا آن‌ها باز هم بخندند!

حسین پسر دایی کوچولو و با مزه‌ی من است. او همیشه با کارهایش ما را به خنده می‌اندازد!





◆ افسانه شعبان نژاد

## آقا كرده

آقا كرده قشنگه  
ببين چه قد بلنده  
وقتي مي خواد بخوابه  
درهاشو، زود مي بنده

به جاي دل تو سينه اش  
يك عالمه لباسه  
يادش مي ره چي كجاست!  
يك كمي كم حواسه!







بچه ها سلام! شما روزها چه جورى سید خوردتون رو گرم می کنید؟ بازی می کنید؟ نقاشی می کشید؟ به مدرسه می روید و درس می خونید؟

من با سشوار سرم رو گرم می کنم



بابا بابا! می شه یک کتاب مناسب به من بده؟



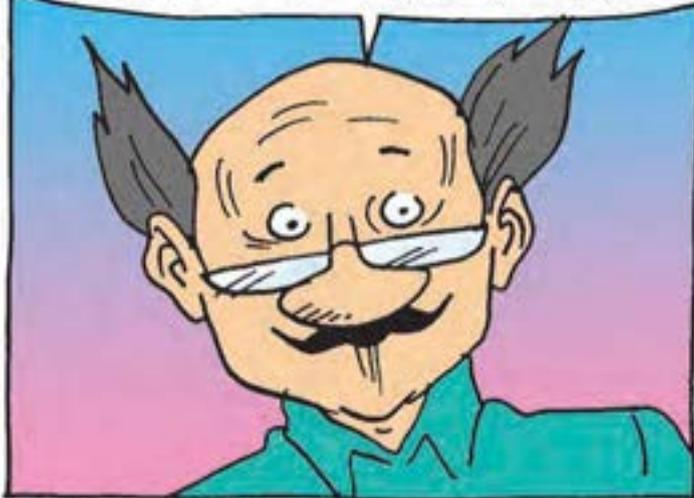
بله!

جیصل تا صدمت ما با بازی های کامپیوتری سر خود رو گرم می کرد اما الان یادش داده ام تا تفریح مفیدتری انجام بده. می پرسید چی؟





بله، چي دانشم هي گفتم؟ آها! شما بايد از کتاب  
-هاي ساده تر شروع کنيد و بعد که بزرگ تر شديد  
هي توئيد کتاب هاي بزرگ تر و مشکل تر را بخونيد.



اين؟ اما پسر! شما مطمئن اين کتاب مناسبه؟  
اين کتاب صفحاتش بيستره و عکس هاش کمتر...  
يك کم زود نيست؟



نه خوبه... صندره!

اين؟! اما پسر! اين کتاب خيلي بزرگ و سخته و  
اصلاً به درد سن شما نمي خوره... خيلي زوده!



نه زود نيست...  
خوبه!

بابا! اين کتاب هم مناسب نيست. هي نشه آن  
کتاب بالاي کتابخانه رو بديد؟



بله؟

صنوعه بابا این کتاب کاملاً مناسبه!



اما بچه ها، بزرگ ترهای شما بهتر می فهمند که چه کتابی مناسب سن شما است. الان می بینید که جنیقل بر می شکرده و کتابی رو که دادیم پس می آره چون همان طور که گفتیم مناسب اش نیست!



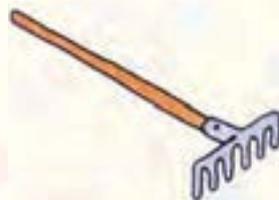
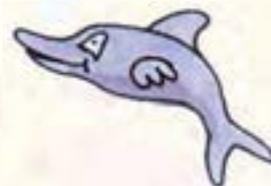
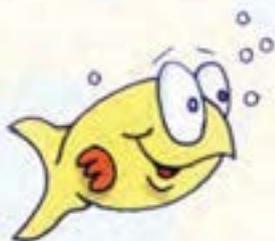
درعقاً همان چیزی است که لازم داشتیم!

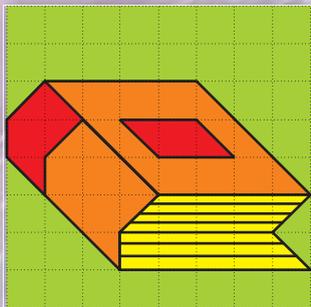




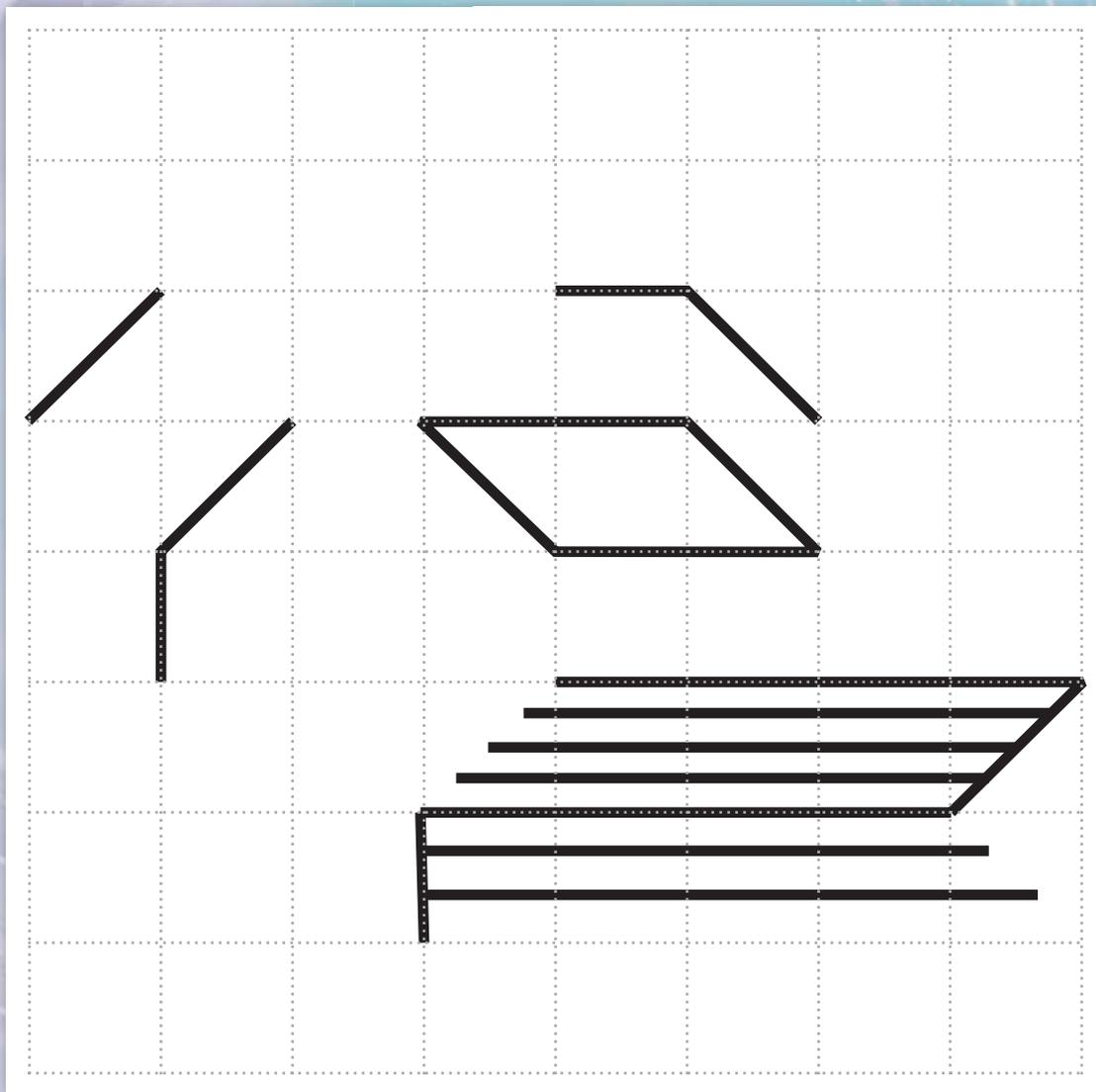
# سی

این شکل‌ها، دوتا دوتا به هم مربوط هستند،  
آن‌ها را پیدا کن و بایک خط به هم وصل کن.





جدول را کامل و رنگ کن.





## زیر باران

مرجان کشاورزی آزاد

پرنده فقط یک جوجه داشت. جوجه‌اش توی لانه می‌نشست و منتظر می‌ماند تا پرنده بیاید و برایش غذا بیاورد. روزهای بارانی، بال پرنده، چتر جوجه می‌شد و روزهای آفتابی، سایه‌ای بر سرش.

یک روز، وقتی پرنده به دنبال غذا بود، باران شروع به باریدن کرد. پرنده با شتاب به سمت لانه آمد، تا جوجه‌اش خیس نشود. اما جوجه در لانه نبود. پرنده غمگین در لانه نشست. ناگهان بال‌هایی، چتر سرش شدند. پرنده نگاه کرد. جوجه‌اش پرواز می‌کرد و حالا بال‌هایش زیر باران، چتر مادر بودند!





طوطی



پر



موش



پرنده



کرکس

## چه کسی گندم‌هایم را خورده؟

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

یک روز وقتی که  به سراغ گندم‌های توی انبارش رفت، دید که حتی یک دانه‌ی

گندم هم نمانده.  ، آن‌جا یک  پیدا کرد. با خودش گفت: «باید بفهمم این

مال چه کسی است آن وقت علوم می‌شود که کی گندم‌هایم را خورده.  به

گفت: «این  مال تو است؟»  نگاهی به  کرد و گفت: «های

من خاکستری است! این  را از کجا آورده‌ای؟»  گفت: «یک نفر، گندم‌هایم

را خورده و این  توی انبار افتاده بود. حتما  کسی است که گندم‌ها را خورده!»

گفت: «می‌دانی که من گندم دوست ندارم! شاید  آن‌ها را خورده باشد.» 

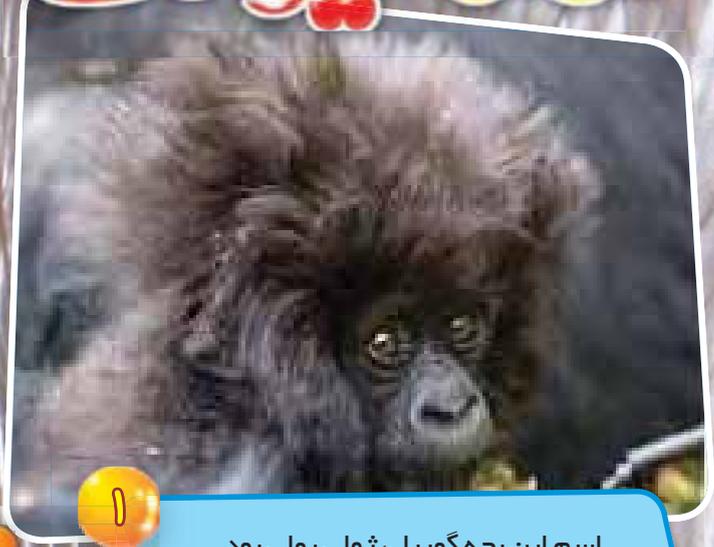
گفت: «شاید!» بعد از  خداحافظی کرد و رفت پیش  . به  گفت: «تو گندم‌های مرا خوردی؟»  خندید و گفت: «نه! چرا باید گندم‌های تو را بخورم؟»  گفت: «چون این  را در انبار گندم‌هایم پیدا کردم.»  گفت: «اما این  با  های من خیلی فرق دارد.»  نگاه کرد.  راست می‌گفت. همین موقع از بالای درخت صدایی آمد: « من دست تو چی کار می‌کند؟»  به بالای درخت نگاه کرد و  را دید.  گفت: «این  مال تو است؟»  گفت: «بله بله مال من است!»  گفت: «پس تو گندم‌های مرا خوردی؟»  گفت: «نه. آن‌ها را به لانه‌ام آورده‌ام و هنوز نخورده‌ام!»  گفت: «چرا؟»  گفت: «نمی‌دانستم آن‌ها گندم‌های تو هستند.»  گفت: «پس حالا باید همه را پس بدهی!»  گفت: «همه را؟»  کمی فکر کرد و گفت: «خب ... کمی برای خودت ننگه دار و بقیه‌اش را پس بده!»  ، دانه دانه گندم‌ها را از لانه‌اش برداشت و جلوی پای  گذاشت.  خوش حال شد و  را به  داد!

# قصه حیوانات



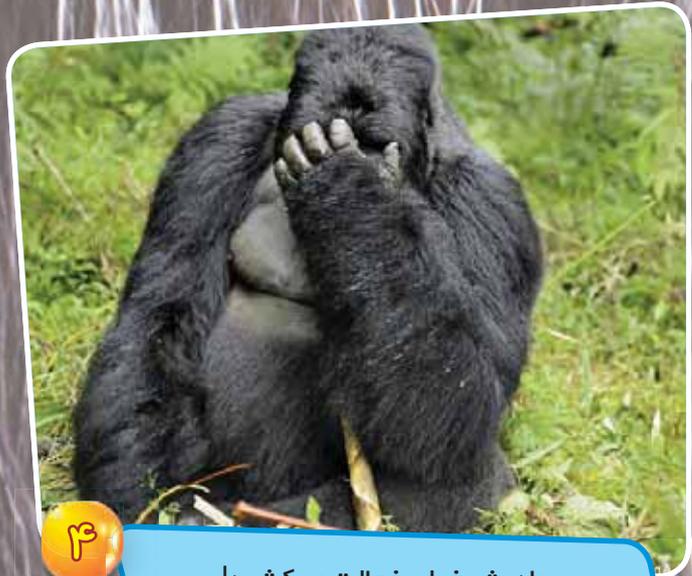
۲

چون حمام نمی‌رفت و همیشه، کثیف و ژولیده بود!



۱

اسم این بچه گوریل، ژولی پولی بود.



۴

و مادرش خیلی خجالت می‌کشید!



۳

همه با تعجب به او نگاه می‌کردند.



۶

او به مادرش گفت که می خواهد حمام کند!



۵

یک روز، ژولی پولی تصمیم مهمی گرفت.



۸

حالا او همیشه تمیز و مرتب است و مادرش به او افتخار می کند. راستی! بگو اسم او را چی بگذاریم؟

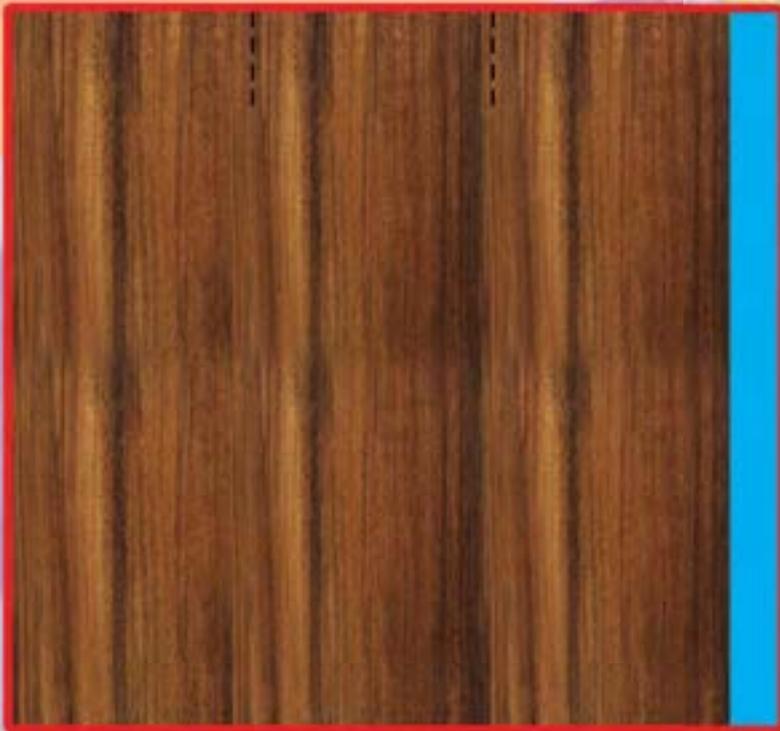


۷

مادر او را شست و ژولی پولی، این شکلی شد!

# کار دستی

شکل‌های زیر را قیچی کن.  
به قسمت آبی چسب مایع بزن و آن را به  
طرف دیگر بچسبان.  
قسمت‌های نقطه چین را با قیچی شکاف  
بده.  
قسمت بالای درخت را در شکاف‌ها  
بگذار.  
حالا تو یک درخت زیبا داری!



# دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۹  
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین شهرستان:  
هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین تهران:  
هر نسخه ۵۰۰ ریال

هزینه پست سفارشی جهت مشترکین تهران (شهرستان):  
هر نسخه ۸۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر  
بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه عروج واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،  
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکین مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱۶۴۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

## فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: ۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء



نشانی فرستنده:



جای نمبر

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

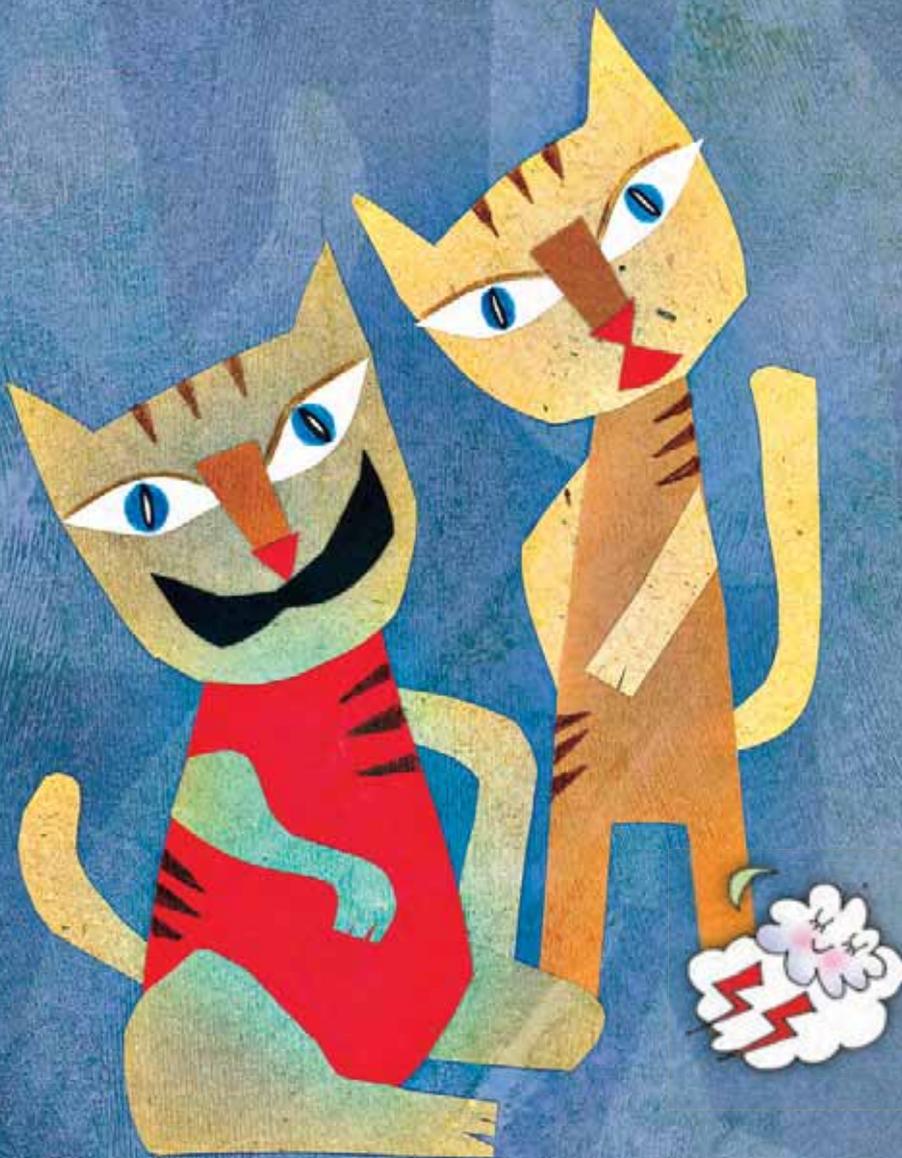
دوست

مجله هفتگی



# نژادها

مصطفی رحماندوست



گر بهی ایرانی ام  
اسم قشنگی دارم  
«گل باقالی» اسممه  
چه خوبه روزگارم

هر کسی اسمی داره  
علی، حسن، فریبا  
با آن صدایش می‌زنن  
بزرگترا، بچه‌ها

چه قدر بده که بی اسم  
این جا و آن جا باشی  
هیچ کی تورو نشناسه  
تنهای تنها باشی

